رسائل

دو رسالهٔ «مشابهات ربیعی» و «مجمع الغرایب» طغرای مشهدی

سیدرضا صداقت حسینی
پژوهشگر حوزهٔ متون
sedaghat.reza2@gmail.com

ملا طغرای مشهدی، از شاعران، نویسندگان و سخن‌سرایان عهد صفویه است که در سدهٔ یازدهم هجری در مشهد به دنیا آمد. در تذکره‌ها و تراجم معتبر از تاریخ دقیق تولد و بدایت احوال طغرا چندان سخنی به میان نیامده است (دانشنامهٔ زبان و ادب فارسی، ۵۰۱/۴). او سال‌های آغازین حیاتش را در زادگاهش به تحصیل ادب و فراگیری علوم زمان خود گذراند (همان ۱۶۴۵/۴).

طغرا در عهد سلطنت جهانگیر پادشاه (حک: ۱۰۱۴–۱۰۳۷ق) از مولد خود به سواد اعظم هند کوچید (خوشگو، سفینه، ج ۲، ص ۴۱۸، گوپاموی، نتایج، ص ۴۸۹) و بعد از مدتی اقامت در دکن، به جمع اطرافیان شاهزاده مرادبخش (حک: ۱۰۳۷–۱۰۶۸ق) فرزند شاه‌جهان پیوست و مدتی منشی وی بود (صفا ۱۳۶۸: ۱۷۷۰/۵). او در ظل عاطفت شاهزادهٔ مذکور به نهایتِ خوشوقتی ساز و برگ جمعیت به هم رسانید و همراه رکاب شاهزاده به سیاحت مملکت جنوبیه اوقاتش را سپری می‌نمود (گوپاموی، نتایج، ص ۴۸۹) به طوری که در لشکرکشی شاهزاده به بلخ در حدود سال‌های ۱۰۵۵–۱۰۵۷ق همراه وی بوده و رسالهٔ «مرآت‌الفتوح» را در گزارش فتح بلخ و بدخشان نوشت (دانشنامهٔ ادب فارسی، ۱۶۴۵/۴).

طغرا در اواخر عمر به تشویق و رفاقت میرزاابوالقاسم قاضی‌زاده ــ که دیوانی کشمیر را بر عهده داشت ــ به آن دیار رفت و در آنجا انزوا اختیار نمود و سرانجام پیش از سال ۱۰۷۸ق درگذشت (خوشگو، سفینه، ج ۲، ص ۴۱۸؛ قهرمان ۱۳۸۲: ص ۱۰).[1] پیکرش را در مزارالشعرای کشمیر نزدیک قبر ابوطالب کلیم کاشانی (۱۰۶۱ق) به خاک سپردند (گوپاموی، نتایج، ص ۴۸۹؛ گلچین معانی ۱۳۶۹: ص ۸۱۵).

طغرا، چنان‌که از اشعارش برمی‌آید، فرزندی نداشت. او در ضمن اشعارش به این موضوع چنین اشاره نموده است:

غم مخور طغرا اگر در طالعت فرزند نیست
به ز فرزند است چیزی کز طبیعت زاده است

***

ندارم طاقت یک عمر دشمن تربیت کردن
چو طغرا زین سبب با شوخ بی فرزند می‌سازم

(قهرمان ۱۳۸۲: ۸–۹؛ همو ۱۳۸۴: ۷ـ ۸)

تذکره‌نویسان و تاریخ‌نگاران وی را به سبب وارستگی و استغنای طبعش ستوده‌اند، ولی در عین حال این عیب بزرگ را بر او گرفته‌اند که بی‌جهت و غالباً از روی حسادت

۱. در تذکرهٔ شمع انجمن، سفینهٔ خوشگو و کاروان هند سال وفات طغرا ذکر نشده است.

زبـان بـه هجـو شـاعران برجستهٔ زمان خـود مانند صائب تبریزی، کلیم کاشـانی، قدسـی مشـهدی (۱۰۵۶ق) و سلیم تهرانی گشوده اسـت (گلچین معانی ۱۳۶۹: ۸۱۳) و آنـان را به انتحال متهم کرده اسـت. همین رشـک‌ورزی‌ها موجب شـد تـا کسـانی مانند غنـی کشـمیری به هجـو و مذمـت طغرا بپردازنـد. او علـت هجو شـاعران معاصر خـود را چنین بیان نموده «گفتن سـخن رنگین آسـان اسـت و خواندنش از بیم دزدان مشکل» (صاحبی ۱۳۹۰: ۵۴۱).

او بـه تصوف اسـلامی نیز گرایش داشـته و در آثارش از اصطلاحـات و مفاهیـم عرفانی بهره برده اسـت. از «رسـالهٔ الهامیـهٔ» او نیـز می‌تـوان دریافت که با علوم ادبی و فلسـفی روزگار خود آشـنا بوده و کتاب‌هایی مانند اشارات و تنبیهات ابن‌سـینا، تجریدالاعتقـاد خواجه‌نصیر، حکمةالعیـن و شمسـیهٔ نجم‌الدین دبیران و مطوّل تفتازانی را خوانده اسـت (همان: ۵۴۰-۵۴۱).

در موسـیقی نیز طغرا از اطلاعات وسـیعی برخوردار بوده و در سـاقی‌نامهٔ خود بـه تفصیل به توصیف سـازهای ایرانی و هندی و دسـتگاه‌ها و گوشـه‌های مختلف موسیقی پرداخته است (قهرمان ۱۳۸۴: ۸).

او شـاعری مذهبی و شـیفتهٔ حضرت علـی(ع) بوده (همان: ۱۰) و قصایـد کشـف‌الرموز، عرض‌الحقایق و ترجیع‌بندهای عقایـد و امدادیه و مخمس طولانی اعتقادیه‌اش را در منقبت آن حضـرت به نظم کشـیده اسـت. افـزون بر این‌ها اشـعار فراوانـی در سـتایش پیامبر گرامی اسـلام(ص) و ائمهٔ اطهار(ع) از او به جای مانده است (صاحبی ۱۳۹۰: ۵۴۱). او در اشعارش تخلـص «طغرا» را برای خـود برگزیده و در پـاره‌ای از موارد بـه خاطر رعایت وزن شـعرش «شـیفته» تخلص می‌نموده است (خوشگو، سفینه، ج ۲، ص ۴۱۸؛ قهرمان ۱۳۸۲: ۸).

شـیفته را تخلصـم، کـرده خـرد در ایـن زمیـن
تـا کـه ضعیـف نشـمرد بـی خـردِ سـخن مـرا
(خوشگو، سفینه، ج۲، ص ۴۱۸)

طغرا بیشـتر شـاعری غزل‌پرداز بوده و در حـدود ده هزار بیت غزل سـروده اسـت. او شـاعری خوش‌فکر، بدیع‌سـرا، مضمون‌یاب، پرکار و منشی‌طبیعت بوده و اشعارش خالی از چاشـنی معنی نیسـت (سرخوش، کلمات، ص ۱۲۷). اسـتعمال ردیف‌هـای دشـوار، سـاختن ترکیب‌هـای نویـن، کثـرت واژه‌های هندی، به‌کارگیری لغات غریب خراسـانی، استفاده از اصطلاحـات موسیقی و وجـود اکثر خصایـص سـبک هندی، از دیگر ویژگی‌های شعر طغرا می‌باشد.

دیـوان اشـعار طغرا شـامل قصایـد، غزلیـات، قطعات، مثنویاتـی مانند نظـم والا و امدادیه و سـرودنامه، ترجیع‌بند، ترکیب‌بند، رباعیات، مخمسـات مانند اعتقادیه (نزدیک ۱۴۲ بیت با ردیف علی(ع)) و مفردات می‌باشـد. قصاید او بسـیار غرّا و غزلیاتش اغلب هفت یا هشـت بیتی بوده (قهرمان ۱۳۸۲: ۸) و تکـرار قافیـه در آن‌ها به‌ندرت دیده می‌شـود (همو ۱۳۸۴: ۹).

سـاقی‌نامه اثـر منظـوم دیگـر او می‌باشـد کـه در بحـر متقارب مثمن محذوف به شـیوه و سـبک ظهوری ترشـیزی در ده هـزار بیـت بـه نـگارش درآمـده و به مدح شـاه عباس صفوی ختم گردیده است (همو ۱۳۸۴: ۸-۹).

طغرا علاوه بر سـرودن شـعر در نثر نیز دستی توانا داشت و شـیوه‌ای خاص ابداع کرده بود که مورد پسـند فارسی‌زبانان هندوسـتان واقع گشـته و رسـایل منثور او مدت‌ها از کتب درسی آن سامان بوده است (خوشگو، سفینه، ج ۲، ص ۴۱۸).

رسـایل او در موضوعـات مختلـف مانند وصـف مناظر طبیعـی، شـکایت از روزگار، طنز، هجو و نصیحت اسـت. رسـاله‌های منشـآتش مشهور، به سـبک ملا ظهوری (همانجا) و آمیختـه بـا نظـم بوده، هر یک نامی شـاعرانه و شـوق‌انگیز داشـته و نثـری مزین، مصنوع، شـاعرانه و غالبـاً توصیفی و متضمّن مجازها، استعاره‌ها و تشبیهات بدیع دارند.

رقعاتـش بـه طـرز خیال‌بنـدی و تعریفات باغ و اقسـام میوه و گل و جام و مل از هر جزو و کل، به کمال دل‌پسـندی ارباب خیال بوده (گلچین معانی ۱۳۶۹: ۸۱۵) و منشآتش کارنامهٔ رنگیـن و نگارخانهٔ چین و غایتِ شـهرت دارد. به خاطر نثر شـاعرانه و آمیخته به اسـتعاره و تشـبیهات گوناگون رسـایل طغـرا، شـرح‌هایی نیـز بر آن‌ها نوشـته شـده کـه از آن جمله شـرحی است از فضل‌الله، که شـاگرد وی غلام‌محی‌الدین‌بن محمدبن حافظ عبدالرحمان آن را گردآوری کرده و نسـخه‌ای از آن در مـوزهٔ ملـی پاکستان به شـمارهٔ N.M.1968-1957 نگهداری می‌شود (دانشنامهٔ ادب فارسی، ۱۶۴۶/۴).

از طغرای مشهدی رسایل متعددی باقی مانده که برخی از آن‌ها عبارت اند از: «آشوبنامه»، «اشارتیه»، «اعلامیه»، «الهامیه»، «انوارالمشارق»، «پریخانه»، «تاج‌المدایح»، «تجلیات»، «تحقیقات»، «تذکرةالاحبّاء»، «تعدادالنوادر»، «ثمرهٔ طبّی»، «جلوسیه»، «جوش بلبل»، «چشمهٔ فیض»، «خمسهٔ ضروریه»، «خودکاشته»، «رقعات»، «ضیافت معنوی»، «فردوسیه»، «کلمةالحق»، «کنزالمعانی»، «گریهٔ قلم»، «مجمع‌الغرایب»، «مرآت‌العیوب»، «مرآت‌الفتوح»، «مرتفعات»، «مشابهات ربیعی»، «معراج‌الفصاحه»، «نمونهٔ انشا»، «وجدیه» (صاحبی ۱۳۹۰: ۵۴۱_۵۴۲).

رسایل مذکور در سال ۱۹۰۳ میلادی در کانپور هند به صورت چاپ سنگی منتشر شده‌اند. افزون بر آن، برخی از آن‌ها از جمله «عبرت‌نامه»، دیباچهٔ «معیارالادراک»، «معذرت‌نامه»، «انوارالمشارق»، «رسالهٔ تجلیات»، «مرآت‌الفتوح» و «تعدادالنوادر» نیز به صورت منقّح و مصحَّح به چاپ رسیده‌اند.

دو رسالهٔ «مشابهات ربیعی» و «مجمع‌الغرایب» طغرا تاکنون به صورت منقح و به شیوهٔ انتقادی تصحیح نشده‌اند که ما آن‌ها را بر اساس چند نسخهٔ خطی تصحیح کرده و در این جستار آورده‌ایم:

«مشابهات ربیعی» طغرا که با یک غزل نه‌بیتی آغاز و با یک قطعهٔ دوبیتی به پایان می‌رسد، در توصیف، تعریف و تبیین فصل بهار می‌باشد. وجود لغات و واژه‌های مورد استفاده در زبان، فرهنگ و عقاید هندوان، اصطلاحات علم موسیقی، لغات مربوط به صحنه‌های رزم و نبرد از خصایص و ویژگی‌های این رساله می‌باشد. برخی از این واژه‌ها عبارت اند از: راگ، شاستر، بید، پازند، سومنات، رجپوت، جروکه، مهاوت، پیسا، شق‌دار، سهیلی، بیدر، هتنال، کلانوت، تال، مندل.

طغرا در این رساله با بهره‌گیری از صنایع مختلف ادبی همچون تشبیه، استعاره، کنایه، مجاز، به تصویرسازی بسیار بدیع، زیبا و جالب فصل بهار پرداخته و با استفاده از صنعت تشخیص به انواع اجسام بی‌جان مانند درختان، گل‌ها و گیاهان جان بخشیده است.

نسخه‌های مورد استفاده در تصحیح رسالهٔ مشابهات ربیعی

۱. نسخهٔ شمارهٔ ۱۱۴۱۹ کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی که به خط نسخ در قرن‌های یازدهم و دوازدهم هجری کتابت شده است. رسالهٔ مورد نظر در اوراق ۷۷ ـ ۷۹ این نسخه قرار گرفته است. ما این نسخه را به عنوان نسخهٔ اساس مورد استفاده قرار داده‌ایم.

۲. نسخهٔ شمارهٔ ۱۰۱۷۱ کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی که به خط نستعلیق در سال ۱۰۳۹ق کتابت شده است. رسالهٔ «مشابهات ربیعی» در اوراق ۲۲۹ بـ۲۳۳الف قرار گرفته است. ما از این نسخه با رمز «مس» یاد نموده‌ایم.

۳. نسخهٔ شمارهٔ ۳۲۹۶ کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی که به خط شکسته‌نستعلیق هندی در قرن دوازدهم هجری کتابت شده است. رسالهٔ مورد نظر در صفحات ۱۹۷_۲۰۴ این نسخه قرار دارد. ما این نسخه را با رمز «مج» شناسانده‌ایم.

۴. نسخهٔ شمارهٔ ۱۳۹۳ کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی که در پانزدهم ربیع‌الاوّل ۱۲۳۱ق کتابت شده است. رسالهٔ مورد نظر در اوراق ۲۴ – ۲۸ این نسخه قرار گرفته است. عناوین نسخه به شنگرف، اوراق مجدول، تعداد اوراق ۲۵۰ برگ چهارده سطری می‌باشد. ما این نسخه را با رمز «من» شناسانده‌ایم.

۵. نسخهٔ شمارهٔ ۳۲۱۵ کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی که به خط نستعلیق کتابت شده است. رسالهٔ مورد نظر در صفحات ۹۵ – ۹۸ این نسخه قرار دارد. ما این نسخه را با رمز «مل» شناسانده‌ایم.

«مجمع‌الغرایب» که با رباعی‌ای خطاب به پادشاه گلکننده آغاز شده و با یک مثنوی به پایان می‌رسد، در توصیف و تعریف چشمهٔ کمم کشمیر و نواحی اطراف آن می‌باشد. علت نامگذاری این رساله به «مجمع‌الغرایب» وجود خیالات، استعاره‌ها و تشبیهات بدیع و خیال‌انگیز می‌باشد که طغرا در رباعی ابتدای این رساله به آن اشاره نموده است. طغرا در پایان رساله خواننده را تشویق و ترغیب می‌نماید که سکونت و مجاورت در کشمیر و نواحی نزدیک به چشمهٔ کمم را قدر بداند تا موجب پشیمانی او نگردد. او در این رساله ــ همانند رسالهٔ «مشابهات ربیعی»ــ از

واژه‌ها و اصطلاحات زبان هندی و علم موسیقی نیز استفاده کرده است.

نسخه‌های مورد استفاده در تصحیح رسالهٔ مجمع‌الغرایب

۱. نسخهٔ شمارهٔ ۳۲۹۶ کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی که به خط شکسته‌نستعلیق هندی در قرن دوازدهم هجری کتابت شده است. عناوین نسخه به شنگرف، کاغذ هندی شکری، جلد مقوایی چینی با عطف تیماج مشکی، ۲۸۲ صفحه ۱۴×۲۳/۵ در سیزده سطر می‌باشد. رسالهٔ مورد نظر در صفحات ۲۳۳_۲۳۷ این نسخه قرار گرفته است. ما از این نسخه به عنوان نسخهٔ اساس استفاده نموده‌ایم.

۲. نسخهٔ شمارهٔ ۱۰۱۷۱ کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی که به خط نستعلیق در سال ۱۰۳۹ق کتابت شده است. رسالهٔ مورد نظر در اوراق ۲۴۷ب_۲۵۰ب این نسخه قرار دارد. ما این نسخه را با رمز «مج» شناسانده‌ایم.

۳. نسخهٔ شمارهٔ ۱۱۴۱۹ کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی که به خط نسخ در قرن یازدهم و دوازدهم هجری کتابت شده است. رسالهٔ مورد نظر در برگ‌های ۵۴_۵۷ این نسخه قرار دارد. عناوین نسخه به شنگرف، تعداد اوراق ۱۹۳ برگ نوزده سطری می‌باشد. ما این نسخه را با رمز «م» شناسانده‌ایم.

۴. نسخهٔ شمارهٔ ۳۲۱۵ کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی که به خط نستعلیق کتابت شده است. عناوین نسخه به شنگرف، برخی اوراق موریانه‌خورده، تعداد اوراق ۲۸۳ صفحه ۱۶×۳۲، بیست‌وسه سطری، جلد تیماج تریاکی، اوراق مجدول می‌باشد. رسالهٔ مورد نظر در صفحات ۱۲۵_۱۲۹ این نسخه قرار دارد. ما این نسخه را با رمز «مل» شناسانده‌ایم.

۵. نسخهٔ شمارهٔ ۱۳۴۷۰ کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی که به خط نستعلیق کتابت شده است. عناوین و نشانه‌ها به شنگرف، اوراق مجدول مذهب، ۵۷ برگ، ۱۵× ۲۳، هفده سطری و جلد تیماج سرخ است. رسالهٔ مورد نظر در اوراق ۳۴ب_۳۵ب این نسخه قرار دارد. ما این نسخه را با رمز «مس» شناسانده‌ایم.

مشابهات ربیعی[۱] طغرا

نسب[۲] به نغمات عندلیبان گلشن اعجاز رسانیده[۳] و به[۴]آویزگی کعبهٔ نوا سبعهٔ معلّقات قُمریان چمن[۵] منسوخ گردانیده.[۶]

غزل[۷]

موسم آن شد که مینا راگ[۸] هندی سر کند
شاخ و برگ خشک را ز[۹] آب ترنّم تر کند

غنچه بنشیند[۱۰] دو زانو در دبستان چمن
همچو طفلان برهمن بید[۱۱] را از بر کند

نسترن[۱۲] چون شاستر[۱۳] خوانان نمی‌گردد[۱۴] ز دین
گر[۱۵] ز روی مصحف گل یک سخن باور کند

می‌دهد ریحان به دستش نسخهٔ پازند[۱۶] حُسن
چون قلم را نرگس از بهر کتابت سر کند

لاله جنبش می‌دهد در هر طرف ناقوس را
ترسم آخر از صدایش گوش گل را کر کند

گر بود زنبق چنین[۱۷] از تاب حُسن آتشکده
سومناتی[۱۸] طرح آتش‌خانهٔ دیگر کند [۷۶الف]

---

۱. **مج**، مس: ملاّ.
۲. **مج**: نسبت.
۳. **من**، **مج**: رسانید.
۴. **من**: – به.
۵. **مس**: + بحر.
۶. **مج**: – و به آویزگی کعبهٔ نوا ... منسوخ گردانیده، **من**: گردید.
۷. **مل**: – غزل، **مج**: نظم، **من**: رباعی.
۸. **راگ**: نغمه، سرود، ر.ک: زیب‌اللغات، ذیل راگ.
۹. **مس**: از.
۱۰. اساس: ننشیند.
۱۱. بید کتابی مشتمل بر احکام دین هندوان است (ر.ک: لغتنامهٔ دهخدا، ذیل بید).
۱۲. اساس: نستر.
۱۳. شاستر: کتاب مقدس هندوان (ر.ک: زیب‌اللغات، ذیل شاستر).
۱۴. **مج**: نمی‌گیرد.
۱۵. **مج**: کی.
۱۶. **من**: باژند، پازند: تفسیر زند است که کتاب زردشت می‌باشد، ر.ک: لغتنامهٔ دهخدا، ذیل پازند.
۱۷. **مج**: چین.
۱۸. سومنات: یکی از بزرگ‌ترین بتخانه‌های هندوستان که سلطان محمود غزنوی آن را خراب کرد (ر.ک: لغتنامهٔ دهخدا، ذیل سومنات).

چـون نشـیند بـر لـب جـو هنـدوی[1] زنـاردار
سـجده‌ها از دیـدن زنـار نیلوفـر کنـد

شـوخ سوسـن[2] را مگـو[3] دل می‌ربایـد قشـقه‌ات
ذات رجپـوت[4] اسـت ترسـم دسـت بـر خنجـر کنـد

بلبـل[5] طغـرا لقـب نـو کـرد طـرز نغمـه را
طوطـی‌ای کـو تـا دهانـش را پـر از شـکّر کنـد؟

هنگامـی که دارای هند سـبزپروری یعنـی جهانگیر بهارْ سـر از جروکهٔ[6] نیسـانی[7] برآورده بود[8] و به مجرای شکسـت خـزان عـام و خـاص، تختگاه چمـن را از تشـریفِ خرمی سـرافراز[9] می‌نمود، در[10] یک‌جانب مَهاوَتان[11] شـمالْ فیلان[12] آب‌رفتـار سـحاب را می‌گذرانیدنـد و در یـک طـرف چابک‌سـواران صرصـر اسـبان[13] آتش‌کـردار شـفق را می‌گردانیدنـد. از احدیـان سـبزه تـا پنج‌هزاریان اشـجار به میرتُزُکـی باغبان جابه‌جا قرار می‌گرفتنـد و از خُرد تا[14] بزرگ طوبی‌نـژادان دربـار بـه هـواداری نسـیم کورنـش و تسـلیم می‌کردند.

اعتمادالدولهٔ[15] تاک از نسـبت نور محل دخترش ریشـهٔ شـکفتگی بـه هـر سـو می‌دوانیـد و آصف‌جـاه[16] سـرو از متصرف‌شـدن بارگاه آب، خرّمـی[17] در جوی طبیعت می‌دید. مهابت‌خـان نارون به جهت سرکشـی بـا راجپوتان[18] ریاحین می‌سـاخت و اعظم‌خـان کَـرزُم[19] بنـا بـر بی‌حاصلـی بـه مغیـلان[20] شـقایق نمی‌پرداخـت. زبردسـت‌خان چنـار از بسـیاری جوهـر پـای سرسـبزی بر سـاق عرش می‌نهـاد[21] و پردل‌خـان صنوبـر از تـاب‌آوری زخم، پنجهٔ خرمـی[22] به تیغ مریخ می‌گشـاد.[23] از نهایت ازدحام[24] اصالت‌خان[25] شمشـاد هـر چند شجرهٔ نجابت بـر[26] می‌آورد، کسـی نمی‌دیـد و از غایـت هجـوم، تهورخان عرعـر هر چند دعوای[27] شـجاعت می‌کـرد، احـدی نمی‌شـنید. مسیح‌الزمان صبا گـوش بر امر جان تازه به قالب تر و خشـک دمیدن [۷۶ب]، حکیم حاذق نسـیم، چشـم بـر حکم عمـر[28] دوبـاره بـر رخ بـرّ و بحر[29] کشـیدن، حیات‌خـان ابـر در[30] خدمت آبـداری بس‌که تر و تـازه گردید[31] از هواداریش[32] به نهال کردگان حضرت بهار[33] ترشـح می‌رسـید، سیف‌الملوک بـرق در شمشـیربرداری از بـس[34] تنـد و تیـز بود به چشـم سـپاه نیسـانی[35] سـراپا تیغ می‌نمود.

[36]روشـن‌قلم نرگس چشـم بر چارحـد[37] چمـن دربار داشت و از دوات زرین بر اوراق سیمین[38] واقعه می‌نگاشت، به سـراندازخان بید تیغ زمردین‌غـلاف[39] عنایت فرمودند و به قدآورخـان[40] سـفید از خرگاه فیروزه‌بـاف اکـرام نمودنـد، کمانداران شـاخ گل چون از تیر لشـکرِ خزان رو نتافتند، هر

۱. مج: هندی.
۲. مس: سرخ.
۳. اساس، مج: بگو.
۴. اساس: رحپوت.
۵. مج، مل: بلبلی.
۶. من: چروکه؛ جروکه: غرفه (ر.ک: لغتنامهٔ دهخدا، ذیل جروکه).
۷. مج: نیسان.
۸. من: − بود.
۹. مج: خورّمی سرفراز.
۱۰. مج: و از، من: و در.
۱۱. مَهاوت: فیل‌بان (ر.ک: زیب‌اللغات، ذیل مهاوت).
۱۲. مل: فیلان شمال.
۱۳. مل، من: اسپان.
۱۴. مج: خورد و، من: خورد تا.
۱۵. مج: عمادالدّوله.
۱۶. مج: آصف‌جان.
۱۷. مج: خورّمی.
۱۸. اساس: رجپوتان، مج: راجلوتان؛ راجپوت: از قبایل معروف هند، شاهزاده (ر.ک: زیب‌اللغات، ذیل راجپوت).

۱۹. کرزم: نوعی گیاه (ر.ک: لغتنامهٔ دهخدا، ذیل کرزم).
۲۰. مل: مغلان.
۲۱. من: می‌نهادند.
۲۲. مج: خورّمی.
۲۳. مج: + و.
۲۴. مس: اژدحام.
۲۵. من: صالحان.
۲۶. مج: − بر.
۲۷. مج: دعوی.
۲۸. مج: − عمر.
۲۹. مج: تجرّد، مل، مس، من: بحر و بر.
۳۰. مج: از.
۳۱. من: گردیده.
۳۲. من: هوادارانش.
۳۳. اساس: به نهال پژمردگان از آب خضر؛ مل، مس، من: − بهار.
۳۴. مج: شمشیرپردازی بس که.
۳۵. مج: چشم ابر سیاه.
۳۶. مج: + و.
۳۷. مج: − حدّ.
۳۸. مج: یاسمین.
۳۹. اساس: زمرّدی‌غلاف.
۴۰. قدآور: راهبر و سوارانی که بیرون لشکر برای محافظت باشند (ر.ک: لغتنامهٔ دهخدا، ذیل قدآور).

یک صد لعل[۱] پیکانی غنچه انعام یافتند، سواران صدبرگ بر یک اسب به[۲] منصب صدی ذات نهال شدند و پیادگان بنفشه به اضافهٔ ماهیانه به نکهت سرسبز[۳] گشتند. یکه‌تاز پای چناریان[۴] سبزهٔ چمن به[۵] دو پیسی[۶] خرمی کامیاب[۷] گردید و بهادر قصباتیان سه برگه به چارپیسی[۸] شکفتگی[۹] رسید، شاه‌بداغ[۱۰] لاله از خدمت شمع و چراغ گلچین[۱۱] سرخ‌رویی بود.

[۱۲]خواجهٔ مشکین ریحان از تحویل خوشبویی شمامهٔ عنبر می‌نمود، ملک صبح نسترن بر طاق‌های چینی خانهٔ شاخسار کاسهٔ[۱۳] فغفوری[۱۴] می‌چید و خواجهٔ ملیح زنبق در صندوقکدهٔ بوته عرض مرصع‌آلات می‌دید، عمالان قوای[۱۵] نباتی به جهت تصرفِ مواضع خرمی[۱۶] مرخص شدند و شق‌داران[۱۷] نشو و نما[۱۸] به نَسَق‌بندی[۱۹] اماکن شکفتگی مأمور گشتند به ضبط‌گستری دارالملک چمن فرمان[۲۰] شد که زبان نافرمان را از قفا برآورند و به ناموس‌پروری تختگاه گلشن حکم رفت که عشق‌پیچان را بر دار منصوری کشند، اگرچه از شاخ عنّاب هر طرف [۱۷۷الف] صد دار خونی می‌افراشتند، شیرین‌ادایان نیشکر همچو طوطی هزار عاشق داشتند.[۲۱]

غزل[۲۲]

ز عشق نیشکر در بوستان پیدا شود طوطی
به منع باغبان از سبز خود کی وا[۲۳] شود طوطی

کند دانسته در کیش وفا از نیشکر روزی
ز غفلت گر به نزدیک گل رعْنا شود طوطی

لباس سبز می‌پوشد به رنگ خضرِ پیغمبر
سزد گر مقتدای بلبل و مینا شود طوطی

به یک جوکی خرد در باغْ صد قصر زمرّد را
ز برگ نیشکر چون سایبان آرا شود طوطی

به طوطی نیشکر را چون نباشد گوشهٔ چشمی؟
که می‌ریزد شکر در وصف او هر جا شود طوطی

ز عکسش آدم آبی تواند سبز[۲۴] هندی شد
گر از صحن گلستان بر لب دریا شود طوطی

به جای نیشکر هر لحظه تخم اشک می‌کارد
ز تأثیر خزان در باغ چون تنها شود طوطی[۲۵]

نخواند از چه بند نیشکر را بند[۲۶] ترکیبی
که از تکرار آن لبریز معنی‌ها شود طوطی

بریده ناف او را دایه بر گفتن عجب نبوَد
که در گهوارهٔ بیضه سخن‌پیرا شود طوطی

تواند کرد قانون‌سازی انشا در این بستان[۲۷]
چو گاه نثرخوانی دمکش[۲۸] طغرا شود طوطی[۲۹]

در چوکی‌خانهٔ[۳۰] باغ خیرات‌خان، خیری[۳۱] اگر دعوت

---

۱. **مج:** نعل.
۲. **مل:** – به.
۳. **مس:** سرسبزی.
۴. **مج:** پاچیان، **من:** پاکابان.
۵. **مل، مس، من:** – چمن به.
۶. **مج، مل، مس:** دو پستی؛ من: دویستی.
۷. **مل، مس:** – کامیاب.
۸. **مج، مل، مس:** چارپستی (**من:** چاریستی؛ پیسا: یک‌صدمین قسمت یک روپیه، ر.ک: زیب‌اللغات، ذیل پیسا).
۹. اساس: یکّه‌تاز پاسخ پارمان هستی شکفتگی.
۱۰. اساس، مل: شاه‌داغی.
۱۱. **مس:** + بود.
۱۲. **مج:** + و.
۱۳. **مس:** کاسه‌های.
۱۴. فغفوری: نوعی چینی نفیس (ر.ک: لغتنامهٔ دهخدا، ذیل فغفوری).
۱۵. **مس:** قوی.
۱۶. **مج:** خرومی.
۱۷. شق‌دار: حاکم دیهات و پرگنات (ر.ک: لغتنامهٔ دهخدا، ذیل شق‌دار).
۱۸. اساس: نشونما.
۱۹. نَسَق‌بندی: نظم و ترتیب بنیان و اساس کارها (ر.ک: لغتنامهٔ دهخدا، ذیل نسق‌بندی).
۲۰. **من:** فرمان.
۲۱. **مج:** – همچو طوطی هزار عاشق داشتند.

۲۲. اساس، **مل:** – غزل؛ **مس، من:** از اینجا تا «در چوکی‌خانهٔ باغ خیرات‌خان» را ندارند.
۲۳. اساس: – وا.
۲۴. **مج:** نیز.
۲۵. **مج:** این بیت را جابه‌جا آورده است.
۲۶. **مج:** بندی.
۲۷. **مج:** گلشن.
۲۸. دمکش: آنکه با آهنگ دیگری همراهی می‌کند (ر.ک: لغتنامهٔ دهخدا، ذیل دمکش).
۲۹. **مج:** + همچو طوطی هزار عاشق داشتند.
۳۰. اساس: جوکی‌خانه؛ چوکی: نشیمنگاه مرتفع (قراول‌خانه ر.ک: لغتنامهٔ دهخدا، ذیل چوکی).
۳۱. خیری: گل زرد خوشبوی (ر.ک: لغتنامهٔ دهخدا، ذیل خیری).

شکفتگی بر خوان زرین می‌دید، تُنُک‌رزقان[1] غنچه را به هم‌کاسگی[2] می‌طلبید و در کشک‌خانهٔ راغ جعفرخان، جعفری اگر نعمت خرّمی در ظروف طلا می‌کشید، گرسنه‌چشمان خار را از دیدن رنگش رنگ می‌گردید.[3]

مستوفی نسیم به عرض رسانید که چمن‌پناها! مشرف گل، کاغذبُری کرده و سیاهه را درست نیاورده، امر ثمرمطاع شجارتفاع شاداب وقوع گردید که از[4] در دفترخانهٔ گلبنش[5] برآویزند[6] و به کُرّهٔ[7] خاردار ناخنش را[8] بپرانند. مرواریدبیگم شبنم در محل‌خانهٔ خرّمی[9] عرض کرد که سهیلیان[10] یاسمن و نسرین از[11] بام خواص پورهای بوته [۷۷ب] به کوچه‌باغ دربار نگاه می‌کنند، از پیشگاه قهر نکهت‌انگیز یرلیغ[12] شد که جلّاد گلچین سرشان را از شاخسار تن به خواری جدا کند تا پردگیان غنچه عبرت گیرند.

سیّدی‌مرجان ارغوان التماس کرد که از گرمی هوای هندْ خون در رگ و[13] ریشهٔ این یک‌رنگ خشک شده، امید که نهال‌کردهٔ خود را به سرزمینی تعیّنات فرمایند که برگ تازگی[14] میسر گردد. فرمان آب جریان موج‌خیز صدور شده که در مُلک[15] نزهت‌آباد[16] بیدر[17] پهن‌دشت به سرسبزی بگذراند تا در جنگ زردرویان لشکر خزان سرخ‌رو تواند گشت.[18] ملابلبل فریادی شد که خواجهٔ سنبل ریشهٔ تصرف به نواحی[19] خس‌خانهٔ این دعاگو[20] دوانیده،[21] مؤذن قُمری و خطیب تذرو شاهدند که در این سرزمین او را دخلی نیست. فرمودند که شهادت حجره‌نشینان شاخسار[22] بی[23] پروایی اعتبار[24] ندارد، اگر ملابلبل از جان خود[25] گذشته[26] به مصحف گل قسم خورَد، خواجهٔ سنبل بی دخل باشد. در غسل‌خانه باران واقعهٔ دکن دامن کوه رسید[27] که[28] راجهٔ خشک‌سال[29] پرگنات خرمی[30] را متصرف شده بود،[31] کُروریان قوای نباتی را[32] عمل نمی‌داد، قزلباش‌خان[33] تاج[34] خروس و خنجرخان سوسن و آتش‌خان گلنار را با سپاه رطوبت به جنگ او فرستاد، خواست[35] بگریزد[36] که هتنالچیان[37] رعد و برق‌اندازان سحاب و یکّه‌تازان قطره[38] و دلاوران حباب و زره‌پوشان موج و تیغ‌آزمایان جویبار و نیزه‌داران فوّاره و ترکش‌بندان آبشار از هر طرف بر سر او ریخته، آن بی آبرو را به خاک میدان رزم یکسان کردند،[39] به مجرای این فتح هر یک را منصب خرّمی اضافه شد و ساز و برگ نشاط در بارگاه چمن تازگی[40] دیگر پذیرفت.[41]

۱. مس، من: تنک‌ظرفان.
۲. من: همسایگی.
۳. اساس، من، مس: می‌گزید.
۴. من: – از.
۵. مس: گلشنش.
۶. مج: برآورند.
۷. کُرّه: نوعی تازیانه (ر.ک: لغتنامهٔ دهخدا، ذیل کرّه).
۸. مج: – را.
۹. من: خورّمی.
۱۰. اساس و دیگر نسخه‌ها: سهلیان؛ سهیلی: دوست، همراه، ندیمه (ر.ک: زیب‌اللغات ذیل سهیلی).
۱۱. اساس، مس: و.
۱۲. اساس: تیغ.
۱۳. اساس: – و.
۱۴. من: نازکی.
۱۵. من: – ملک.
۱۶. اساس، مس، مل: – نزهت‌آباد.
۱۷. من: ببدر؛ بیدر: نام ولایتی در هند (ر.ک: لغتنامهٔ دهخدا، ذیل بیدر).
۱۸. مس: بود.
۱۹. من: + شکفتگی.
۲۰. مس: دعاگوی.
۲۱. مج: دوانید.
۲۲. مج: خاکبار.
۲۳. اساس، من، مس: پی.
۲۴. مج: مصداق.
۲۵. اساس: – خود.
۲۶. من: دست گذشته.
۲۷. مس: دکن رسید و دامن کوه.
۲۸. اساس: – که.
۲۹. مج: + دامن کوه.
۳۰. مس: خورمی.
۳۱. مج: – بود.
۳۲. اساس: + نحل.
۳۳. اساس: – خان.
۳۴. مس: + گل.
۳۵. من: + که.
۳۶. مج: تا گریزد.
۳۷. اساس: توپچیان؛ هتهنال: توپ کوچکی که بر پشت فیل می‌گذارند (ر.ک: زیب‌اللغات، ص ۹۵۵).
۳۸. مس: + گل.
۳۹. مج: + و.
۴۰. من: نازکی.
۴۱. من: گرفت.

کَلانَوتان[1] طیور[2] در سرودخوانی [۷۸ الف] به دستک‌زدن بال ارتکاب نمودند و لولیان ریاحین در رقص[3] شادمانی به اصول گوناگون کف گشودند. از مندل[4] باد صرصر آواز روح‌افزایی برانگیخت و از تال[5] برگ نیلوفر انداز بلند صدایی بر هم ریخت. کمانچهٔ شاخ گل به تیر[6] موج هوا به نوازش درآمد و چنگ طرّهٔ سنبل به مضراب جنبش صبا از خموشی برآمد. تازگی صوت و صدا در دف[7] آسمان پیچید و[8] رنگینی برگ و نوا بر نی کهکشان دوید.[9]

الحاصل، در چنین هنگامه‌ای[10] که از شکفتگی و نشاط[11] کشمیر به خاطر نمی‌رسید تا به تعریفش چه رسد، یکی از دوستان نسخهٔ فردوسیّه را به جهت[12] تصحیح نزد این بی سر و برگ سخن[13] فرستاد، چون عندلیب بر حاشیهٔ مصحف گل نوشته داشت و غنچه[14] برای حفظ کردن پیش خود می‌گذاشت،[15] هر دو به مقابلهٔ آن پرداختند،[16] از بس غلط برآمد،[17] نتوانستند صحّت داد، معلوم شد که در این تصنیفْ کاتب را[18] زیاده از مصنّف دخل است.[19]

قطعه[20]

طغرا ز کاتب سخن خود چو شکوه کرد[21]
عیبش مکن که دیده غلط در رقم از او

زینسان اگر به شغل کتابت گشود کف
خواهد کناره کرد چو بند قلم از او

مجمع‌الغرایب طغرا[22]

رباعی[23]

زین نسخه که پادشاه گُلکنده شنید
طغرا به نشان خسرو هند رسید

چون گشت در این جمع خیالاتِ غریب
موسوم به مجمع‌الغرایب گردید[24]

این تازه‌دکان که خامهٔ[25] طغرا چید[26]
موج تری جنس[27] به آفاق رسید

چون گشت غرایب تحف[28] در وی جمع
موسوم به مجمع‌الغرایب گردید[29]

چه نویسم[30] از وسعت دریاچهٔ کَمَم[31]
که با محیطش اگر بسنجی، نگوید[32] کمم[33]

قانون‌روشی[34] است به تار تر صدای موج ساز جوش و خروش کرده و کوه مطربانه در کنار خویش گرفته[35] به مضراب نسیمش به نوازش در آورده،[36] گرداب را تا چشم بر وی افتاده از رقص ننشسته و حباب، روزی که پای[37] در[38] بحر هستی نهاده عهد سربازی با[39] هوای او بسته، از[40] چشم

۱. اساس و تمامی نسخه‌ها: کلاوتان؛ کَلانوت: قومی از مطربان (ر.ک: لغتنامهٔ دهخدا، ذیل کلانوت).
۲. مج: طنبور.
۳. من: + و.
۴. مندل: نوعی دهل.
۵. تال: نام سازی در هند (ر.ک: لغتنامهٔ دهخدا، ذیل تال).
۶. مج: سر.
۷. مج: بربط.
۸. اساس: – و.
۹. من: رسید.
۱۰. مج: هنگام.
۱۱. اساس: بساط.
۱۲. مس، من: برای.
۱۳. اساس، من: – سخن.
۱۴. من: + وار.
۱۵. من: گذاشت.
۱۶. اساس: پرداخته.
۱۷. مج: برآمدن.
۱۸. من: کاتب را در این تصنیف.
۱۹. مج: از اینجا به بعد را ندارد.
۲۰. اساس: رباعی؛ مل، مس: – قطعه.
۲۱. اساس: طغرا ز کاتب خود اگر شکوه کرد دوش.
۲۲. اساس، مل، مس: – طغرا.
۲۳. مج، مل، مس: – رباعی.
۲۴. مج: دو بیت مذکور را ندارد.
۲۵. مج: خانه.
۲۶. مج: دید.
۲۷. مج: حسن.
۲۸. مج: غریب تحفه‌ها.
۲۹. مس: ابیات اوّل تا چهارم را ندارد، مل: بیت سوم و چهارم را ندارد، م: از ابتدا تا اینجا را ندارد.
۳۰. اساس، مل، م: نویسد؛ مج: نویسی
۳۱. کَمَم: نام تالابی در کشمیر (لغتنامهٔ دهخدا، ذیل کمم).
۳۲. اساس: + که، م: که تا محیطش از او بگوید.
۳۳. مس: بگویید کم.
۳۴. مج: وشی، مس: روشش.
۳۵. مل، مس، م: – گرفته.
۳۶. اساس: + و.
۳۷. مس: پا.
۳۸. اساس: به.
۳۹. م: به.
۴۰. مج، مس: – از.

ماهیان، همیشه در میان آبش چراغان[۱] و از صدف‌ها[۲] در کنارش صدهزار دامن صبحْ نمایان، غوّاصان نقش‌ها بر آب زده‌اند تا سر از پایانش برآورده‌اند، شناوران دست‌ها از جان شسته‌اند تا به سرخانهٔ حبابش پیوسته‌اند، اگر شوربختی به آبش درآید، در نظرها شیرین نماید، هر که دم را غنیمت شمرده، دمی از این آب خورده.

مثنوی[۳]

دم آبش دم سرد[۴] است نان را
ولی[۵] ز اسباب شیرین است خوان[۶] را

کند هر کس تمنای زلالش
ز سردی لرزه افتد بر مثالش

نیستانی [۲۳۳] که آبش را حریف است
اصول نغمهٔ نایش[۷] خفیف است

ز آبش تیغ چوبین[۸] گر شود تر
زند از موج بُرّش دم ز جوهر

شود روشن چراغ از نور آبش
بود هم چشم بینایان حبابش

کمم را آب او رشک ارم کرد
به طغیان گل و سنبل[۹] علم کرد

هوا از عکس گل‌ها سرخ و زرد است
دل کشمیر در پیشش به گرد است

به جوش گل کمم بیش از جنان است
زمینش سبزتر از آسمان است[۱۰]

از موج‌خیزی گل‌های الوان[۱۱] طفل غنچه کمر به[۱۲] شناوری بسته و از بلند[۱۳] صدایی[۱۴] نغمهٔ[۱۵] مرغانْ[۱۶] مخمل[۱۷] سبزه از خواب راحت جسته، هندونژادان سوسن انگشت‌نمای قشقهٔ رنگ‌بسته و[۱۸] فرنگی‌صفتان نیلوفر به

---

۱. اساس: + است.
۲. مس: صدفهای.
۳. مج، مل: – مثنوی.
۴. مل، م: که دلچسب.
۵. مل، م: یکی.
۶. مس: جان.
۷. مج: تابش.
۸. مج: چوبی.
۹. م: شبنم.

۱۰. با توجه به اینکه مطالب زیر فقط در دو نسخهٔ مل و م آمده و نسخهٔ اساس و دیگر نسخه‌بدل‌های ما این مطالب را ندارند، به جهت حفظ اصالت متن و رعایت امانت علمی دو نسخهٔ مل و م این مطالب را در پانوشت گنجاندیم:

لطافت چون به نهرش خورده غوطه/ رساننده آبشار از پرده فوطه // صفا چون رخ به آب نهر شوید/ ز خشت طاق پل آیینه جوید

نگارش چگونگی پل زنده‌رود کمم، اگر به قلم معنی طراز صورت بست به نقش خرد از موج تر و تازگی رقم به طرح پردهٔ آبشار خواهد نشست م: – نگارش چگونگی پل زنده‌رود ... خواهد نشست.

شعبه‌گزینان که طالع همایون را پیشرو خویش ساخته، در این اوجگاه طرب مقام پذیرفته‌اند [م: پذیرفته]، چنگ بلند صدای مطرب گردون را به قانون نشناخته [م: که شناخته‌اند]، از راه صوت‌نفهمی پل این رود گفته‌اند، تارهای آبی کوچک و بزرگ این چنگ هرگاه ترصدای نغمهٔ زیر و بم گشته [م: + این]، دایرهٔ آوازهٔ [م: – آوازهٔ] رنگینی آهنگ از هفت پردهٔ طربسرای چرخ گذشته، بربط سحاب که تارش از رشتهٔ باران است چون به مقام دمکشی این چنگ درآید، اگر از تری نغمه شعبه‌ریز طوفان است به طریق ساز شکسته خشک‌بند صوت برآید، نی کهکشان اگرچه به ارغنون سپهر سال و ماه کوک می‌تواند گشت، کوک نمودن او به این ساز در خیال نوازنده‌اش نمی‌تواند گذشت، خوشخوان رعد هر چند در مقام دمکشی آهنگ‌فروز سعی کرده [م: گردیده]، صدای بم او [م: او بم] به صوت زیر این چنگ از پرده‌داری شکوفه [مل: شکوه] نرسیده، قانون بحر که از تار موجْ شور ترصدایی به مقامات انداخته از کوک نگشتن به این [م: – به این] در اصول ثقیل خویش را خفیف ساخته. چون قوّالان این چنگ را از مغلوب سازی رود پل می‌خوانند، ترانهٔ وصفش اگر به نام پل آهنگ پذیرد، خارج نمی‌دانند.

غزل:

سر از چرخ مدّور پا از این پل/ قدی بیرون ز حد ننهاد از این پل // به وقت پایه‌سازی همچو عیسی/ رسیده بر فلک بنّا از این پل// اگر تا آسمان در زیر سنگ /کف خاکی بود صحرا از این پل // به طاق موج طاقش را چه نسبت؟ / که باشد چشمهٔ دریا از این پل // چو ناو کهکشان [مل: کلکشان] پر می‌نماید/ فضای گنبد مینا از این پل // بود زیبنده چون گردش ز گردون / درازی از زبان پهنا از این پل // سرای چرخ چون بیجا نماند / که شد در نه بیابان جا از این پل // به چندین چشمه کار از بس که شد راست [م: پیداست] / رود آسوده نابینا از این پل// نمانَد یک قلم بر جا نشانی / به آب گریهٔ طغرا از این پل.

۱۱. مل، م: الوانش.
۱۲. م: – به.
۱۳. مج: بلندی.
۱۴. مس: بلندی صدای.
۱۵. مج: – نغمه.
۱۶. مل، م: مرغانش.
۱۷. اساس: محمل.
۱۸. مج، مل، م: – و.

تواضع یکدیگر[۱] کلاه در دست، به اعجازکاری هوا چراغ لاله بی‌سوزش فتیله به روشنی پیوسته و به سحر نگاری[۲] صبا نقش جمعیت حُسن گل در آغوش پریشانی نشسته،[۳] به تأثیر تربیت گلشنْ[۴] غنچهٔ محجوب به گل برهنه‌گو[۵] در زبان درازی و به[۶] اقتضای صفای چمن چشم نرگس به نظارهٔ سنبل و بنفشه به کنار جوی[۷] در پاک‌بازی سحابی[۸] که به سایبانی کوهسارش عَلَم نگشته خود را بی هوا[۹] شمارد و آبی که بر پای‌بوس[۱۰] اشجارش دست نیافته خویش را بی‌مزه انگارد، نارگیل خشن‌پوش[۱۱] با ترک لذت از بیم محرومی این چاشنی‌کده درون را باخته و انبه خضرلباس به جهت این مکان شیرین‌اساس با ترش‌رویی روزگار[۱۲] [۲۳۴] ساخته، کیلهٔ هلال‌صورت قدّش از بار غم[۱۳] احتمال جدایی خم[۱۴] و تارپل[۱۵] بدرهیأت دلش از الم امکان دوری به گرفتگی عَلَم.

مثنوی[۱۶]

به صحن این چمن هر کس نهد گام[۱۷]
ز نقش پا بود پیوسته در دام

ز بس گل با نشاط افتاده یکرنگ
لبش در غنچگی خندد به آهنگ

کند پروانه از روی توکّل
گذر بر شعلهٔ آواز بلبل

بساط عیش هر جانب زمین‌گیر
ز موج باده پای دل به زنجیر

سواری گر[۱۸] کشد زین می پیاله
شود نعل سمندش برگ لاله

تذرو شیشه سیرآهنگ سازش
گل[۱۹] پیمانه لبریز نوازش

ز دست ساقیان لاله‌رخسار
لگدکوب طرب شد دشت و کهسار[۲۰]

زجوی می کدوها باز شد سبز
ز آب نغمه چوب ساز شد سبز

فغان مطرب و بلبل هم‌آهنگ[۲۱]
شراب و صوتشان[۲۲] پیوسته یکرنگ

بتان با نوبهار نغمه دمساز
گل‌افشان سرو و[۲۳] از شاخ آواز

شود چون دم‌کش آوازشان چنگ[۲۴]
برآرد سوز صوتش دود از آهنگ

به صید نغمه در هر گوشه دام است
ترنّم خانه‌زاد این مقام است

شود چون طرّهٔ بید[۲۵] از صبا[۲۶] خم
ز گیسوی کمانچه می‌زند دم

نسیم از مطربان روی آب است
شترغو در کف از موج و[۲۷] حباب است

در و دیوار مست از بادهٔ شوق
زمین تا[۲۸] آسمان پیمانهٔ ذوق

۱. مج، مل: یکدگر.
۲. اساس: نگاهی، مس: کاری.
۳. مج: + و.
۴. اساس: + طفل.
۵. اساس: مس: بدیهه‌گو.
۶. م: – به.
۷. مج: – به کنار جوی، مل: چشم نرگس به سنبل کنار جو، م: چشم نرگس سنبل کنار جوی.
۸. مس: سنبل و بنفشه در بازی سحابی.
۹. اساس: هوایی.
۱۰. اساس: به پابوس.
۱۱. مس: خس‌پوش.
۱۲. مل: روز.
۱۳. م: + به.
۱۴. م: – و.
۱۵. اساس: تاژپهل، مج: قارپل.
۱۶. اساس: نظم، مج، مل: – مثنوی.
۱۷. مج: پای.
۱۸. اساس: کز.
۱۹. مج: + و.
۲۰. اساس، مس: دشت کوهسار، م: دشت کهسار.
۲۱. مج: هم‌آواز.
۲۲. اساس: صورتشان، مس: شراب و صوت.
۲۳. م: سرود.
۲۴. اساس: جنگ.
۲۵. م: عید.
۲۶. مس: هوا.
۲۷. مج، مس، م: – و.
۲۸. مس: با.

طوطیهٔ تعریف حصار[1]

اگر طبع کاهلی نکرده[2] به حرف حصارآهنین دیوارش سست‌بنای سخن را قایمی بخشد بی‌جا نخواهد بود[3] [۲۳۵] زهی عرش‌پایه که به ذوق سیر یک برجش دوازده برج[4] فلک را خورشید تختهٔ مشق تردد کرده، و به شوق[5] شمار کنگره‌اش دانهٔ بی‌شمار کواکب را پیر[6] گردون به دامن[7] درآورده، در دایرهٔ فضایش وسعت فلک‌اطلس مرکزنشین و در جرگهٔ هوایش نسیم انتخابیِ[8] سلسبیل نفس‌آتشین.

به قائم‌مقامی زمینش سبزهٔ آبدار ثابت‌قدم و به نایب‌منابی[9] آسمانش ابر نوبهار همه‌جا عَلَم، به سازش نسیم طرب[10] انگیزش موسیقار کنگره نغمه‌خیز و به نوازش خاک نشاط‌آمیزش رود خندق از آب سرود لبریز، نقارهٔ نوبت به اصول شادیانه، دیدبان قلعه چشم پیمانه، ارباب عشرت[11] از دف و نی ساز و برگ اعتبار کرده، اهل حرفت از آتش[12] می آبی بر[13] روی کار آورده، بازارها سراسر به[14] ترکان حسن حواله، دکان‌ها[15] پیوسته در اجارهٔ شیشه و پیاله، سر گذرها[16] هوایی[17] شده پای‌کوبان[18] رقّاصان،[19] پای غرفه‌ها[20] به دام افتادهٔ سر زلف محبوبان، کوچه‌ها به آب نشاط سبز[21] گشته غیر عاشق‌پیشه بر وی نگذشته، قصرها که به تار ساز طنابی[22] گردیده فرشی به غیر از[23] گل و می ندیده.

۱. مج، مل، مس: – طوطیهٔ تعریف حصار.
۲. مج: طبع اگر گاهی ز کرده، مل، مس: طبع اگر کاهلی نکرده.
۳. م: – طوطیهٔ تعریف حصار ... نخواهد بود.
۴. م: بروج.
۵. اساس: + و.
۶. مج: پر.
۷. اساس: دامش، مج: دانه.
۸. اساس: اینجایی.
۹. اساس: نایب‌مبانی، مج: تایب‌منابی آسمان، مس: و به زابت مینایی.
۱۰. مج: طربش.
۱۱. مج، مل، م: عزّت.
۱۲. اساس: آبش.
۱۳. م: به.
۱۴. مج: – به.
۱۵. اساس: دوکانها.
۱۶. مس: گذر.
۱۷. مج: هویی.
۱۸. مس: پای کوبی.
۱۹. مس: + و.
۲۰. اساس: پای‌کوبی رقاصان غرفه‌ها، مس: غرفه.
۲۱. مس: سرسبز.
۲۲. م: سیم‌دان.
۲۳. مج: – از.

مثنوی[24]

به هر سو نازنینان قدح‌کش
ز آب افروخته رخسار آتش

به هم[25] پیوسته از گل، جام در دست
ز مینای دل بلبل سیه‌مست

چشیده بوسه[26] تا زان لعل خودکام
ز موج می لب خود می‌مکد[27] جام

کمند زلف در انداز چین است
ز هر مویش[28] رسایی خوشه‌چین است

خدنگ [۲۳۶] غمزه از عیب و[29] خطا پاک
نکرده سایه‌اش هم نوبر[30] خاک

ز لطف‌آمیزی سبزان طرفه
سر نظارگی و پای غرفه

به پستی گرم انداز از[31] بلندی
گشوده رخ به قصد کوچه‌بندی

مسافر را سفر اینجا[32] تمام است
که در هر کوچه صد سالش مقام است

نگردی[33] تا دلا داغ از ندامت
بکن[34] قصد اقامت تا قیامت[35]

چو طغرا صید هر گل‌پیرهن شو
به این سبزان دمی بنشین چمن شو

تمام شد مجمع الغرایب[36]

۲۴. اساس: نظم، مج، مل، م: – مثنوی.
۲۵. اساس، مل، مس، م: همه.
۲۶. مس: توبه.
۲۷. اساس: می‌چکد، مس: می‌گزد.
۲۸. اساس، مج، مل، م: سویش.
۲۹. اساس، مج: – و.
۳۰. اساس: نور بر، مس: تو بر.
۳۱. مس: – از.
۳۲. مج: آنجا.
۳۳. مس: غیر منقوط.
۳۴. مس: غیر منقوط.
۳۵. اساس: – بکن قصد اقامت تا قیامت.
۳۶. اساس، مس، م: – تمام شد مجمع الغرایب، مل: تمّت، تمّ.

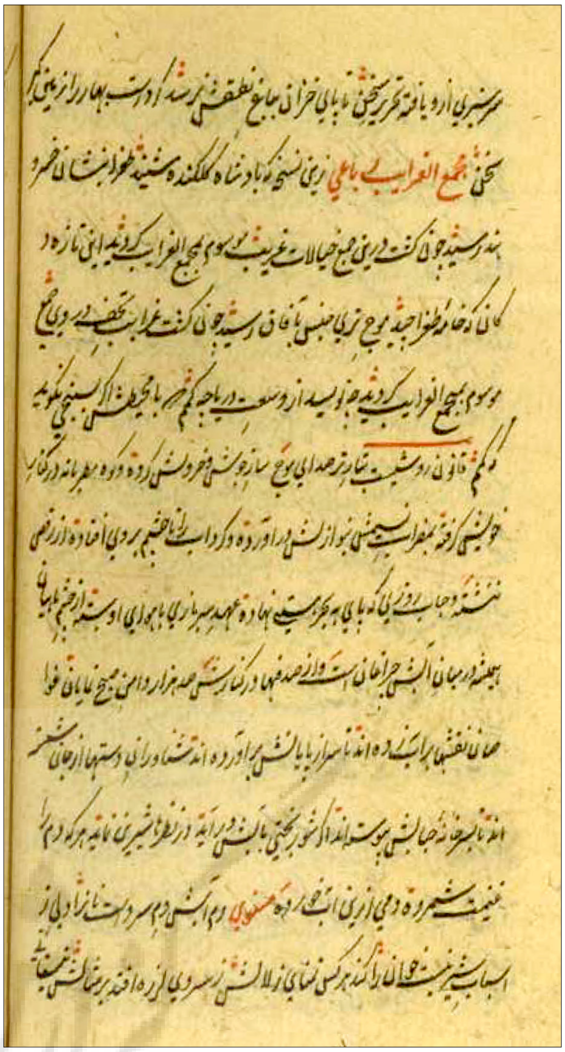

آغاز رسالهٔ مجمع‌الغرایب

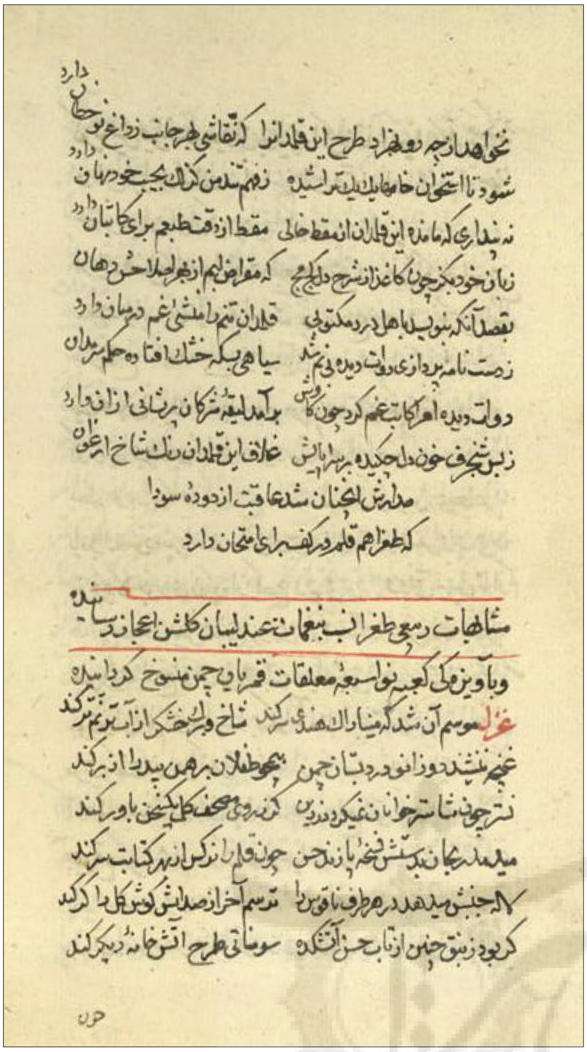

آغاز رسالهٔ مشابهات ربیعی

منابع

ـ انوشه، حسن، ۱۳۸۰، دانشنامهٔ ادب فارسی، ج ۴، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
ـ خوشگو، بندر، سفینهٔ خوشگو، تصحیح کلیم اصغر، تهران: کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۹ش.
ـ درایتی، مصطفی، ۱۳۸۹، فهرستوارهٔ دستنوشت‌های ایران (دنا)، تهران: کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی.
ـ سرخوش، محمدافضل، کلمات‌الشعراء، تصحیح علی‌رضا قزوه، تهران: کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۹ش.
سعادت، اسماعیل، ۱۳۹۱، دانشنامهٔ زبان و ادب فارسی، ج ۴، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
ـ صاحبی، سیدمحمد، ۱۳۹۰، «انوارالمشارق طغرای مشهدی»، پیام بهارستان، دورهٔ دوم، س ۳، ش ۱۲، ص ۵۴۱ـ۵۴۲.
ـ صفا، ذبیح‌الله، ۱۳۶۸، تاریخ ادبیات در ایران، تهران: فردوسی.
ـ قهرمان، محمد، ۱۳۸۲، تجلی امام علی در شعر طغرای مشهدی، مشهد: جلیل.
ـ قهرمان، محمد، ۱۳۸۴، ارغوان‌زار شفق (برگزیدهٔ دیوان طغرای مشهدی)، تهران: امیرکبیر.
ـ گلچین معانی، احمد، ۱۳۶۹، کاروان هند، مشهد: آستان قدس رضوی.
ـ گوپاموی، محمدقدرت‌الله، تذکرهٔ نتایج‌الافکار، تصحیح یوسف بیگ‌باباپور، قم: مجمع ذخائر اسلامی، ۱۳۸۷ش.